

بازتاب عنصر حماسه در قصاید سنایی

محبوبه زارع

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت معلّم سبزوار

دکتر مهیار علوی مقدّم

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلّم سبزوار

چکیده

اگرچه در نگاه نخست پیوند دو قلمرو حماسه و عرفان ناسازگار می نماید؛ اما این دو، دارای مضامین و بن مایه های مشترکی هستند. این پیوند و آمیختگی منجر به شکل گیری نوع خاصی از حماسه در ادب فارسی، به نام حماسه ی عرفانی شده است. در این گونه حماسه ها، صوفی یا عارف چونان قهرمان یا پهلوان با نفس اماره و دیو درون خویش به نبرد می پردازد و در جنگ و جدالی سهمناک آن ها را شکست می دهد. اولین جلوه های این نوع نگرش را در آثار «شیخ اشراق» می بینیم و از اواخر سده ی پنجم به بعد، با ورود حکیم سنایی به عرصه ی ادب فارسی، این پیوند حماسه و عرفان در شعر فارسی نیز متجلی می شود. در حوزه ی شعر عرفانی، حکیم سنایی، عطار و به ویژه مولانا را می توان، مهم ترین شخصیت هایی دانست که در این زمینه آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته اند.

این مقاله، بر آن است تا ابتدا به بررسی مفهوم و ماهیت حماسه ی عرفانی و پیشینه ی آن بپردازد، سپس ابعاد همسانی این نمادها را نشان داده و بازتاب آن ها را در قصاید سنایی در چند حوزه چون حادثه پردازی های مشترکی چون اعتقاد به اقتدار و جبر آسمانی، نکوهش علایق دنیوی، نفس ستیزی، بهره گیری از نمادهای مهم و برجسته ای چون سیمرغ، قاف، خرق عادت ها و مفاهیم مافوق طبیعی، زبان و بیان حماسی، انعکاس بن مایه های مشترکی چون فره ی ایزدی و جام جم، با ارائه ی شواهد و نمونه های متناسب، مورد مطالعه قرار دهد.

واژه های کلیدی: حماسه، عرفان، قصیده، بررسی تطبیقی، حکیم سنایی.

مقدمه

با سیری در منظومه‌های حماسی و عرفانی به مشترکات فکری و اعتقادی فراوانی برمی‌خوریم که حاکی از همانندی‌های اندیشه‌های حماسه‌سرایان و عارفان در ادب فارسی است. پیوند این اشتراکات فکری، منجر به شکل‌گیری نوعی خاص در ادب حماسی به نام حماسه‌ی عرفانی شده است. این مباحث عارفانه و صوفیانه با رنگ و بویی حماسی، نخستین بار در شعر حکیم سنایی غزنوی به چشم می‌خورد. او به عنوان آغازگر این حرکت، راه را برای شاعران دوره‌ی بعد هموار کرد؛ به طوری که اوج این نفوذ و گرایش حماسی را در آثار مولانا و عطار مشاهده می‌کنیم.

حماسه‌ی عرفانی

ازسده‌ی پنجم به بعد حماسه‌سرایان در ادب فارسی رو به افول می‌رود و به واسطه‌ی علل اجتماعی و سیاسی، زمینه‌ی ورود افکار صوفیانه به قلمرو شعر فارسی فراهم می‌شود و در واقع آثار عرفانی در موضع آثار حماسی قرار می‌گیرند (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۰۷).

در معنی لغوی حماسه نوشته‌اند: حماسه واژه‌ای است تازی به معنای تندی و تفتی در کار و دلاوری. و در بیان مفهوم اصطلاحی آن آورده‌اند: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد.» (صفا، ۱۳۷۲: ۳)

در کنار انواع چندگانه‌ی حماسه‌های اساطیری یا ملی، حماسه‌ی تاریخی و حماسه‌ی دینی، نوعی دیگر از حماسه وجود دارد که به آن حماسه‌ی عرفانی می‌گوییم که در آثار عرفانی نمود پیدا می‌کند.

حماسه‌ی عرفانی در واقع باز آفرینی حماسه‌های اساطیری، ملی، فلسفی و مذهبی است که رزم آفاقی در آن به درون و انفس مبدل شده و در درون جغرافیای بزرگ نفس و روح، نبرد درمی‌گیرد، چنانکه گاه گرد و غبار کشاکش قهرمان (روح) و ضد قهرمان (نفس) کم از برخاستن غبار جنگ‌های جغرافیایی طبیعت بیرون نیست (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۶۵).

قهرمان متن عرفانی، روح یا نفس مطمئن است که با نفس اماره و امیال شیطانی و دسیسه‌های دیو هوس و فزون‌خواهی در جدال دائمی است. قهرمان حماسه‌ی عرفانی، پهلوانی است که در آرزوی جاودانگی می‌زید و قدم در راهی پرخون می‌نهد تا با پیوستنش به خدایی یگانه، خود را از طریق فنای فی‌الله جاودانه سازد. دشمن او دیو یا اژدهایی به نام نفس است که به ابزارهای دنیوی مسلح است. میان آنها جنگی تن به تن اتفاق می‌افتد (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۰۸).

پیشینه ی حماسه ی عرفانی:

حماسه ی عرفانی فراتر از حوزه متون و مباحث ادبی، در حوزه ی اندیشه ورزی و نظریه های فلسفی ایران جایگاهی والا و وسیع دارد. پرچمدار این اندیشه شیخ شهاب الدین سهروردی است که به تبیین کامل اجزاء آن پرداخته و پس از او نیز استمرار یافته و در فرهنگ و ادبیات ایران اثر به سزایی داشته، تا جایی که رگه های اندیشه ی وی را می توان در آراء ملاصدرا سراغ گرفت. جواد طباطبایی بر این باور است که حماسه ی عرفانی بعد از شیخ اشراق در ایران ادامه یافته است (طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۶۳-۱۶۱).

حماسه ی عرفانی نخست از اواخر سده ی پنجم به بعد در شعر فارسی آشکار شد، نخست در آثار و سروده های عارفانه و صوفیانه حکیم سنایی جلوه کرد و سپس در سطحی وسیع تر، در غزلیات قلندانه ی عطار و مولانا روی به گسترش نهاد. به طوری که منوچهر مرتضوی در کتاب فردوسی و شاهنامه، شاهنامه ی فردوسی و مثنوی مولوی و غزلیات شمس را جامع ترین و بزرگ ترین حماسه عرفانی می نامد (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۲۴).

حماسه های عرفانی متثور نیز عمدتاً به صورت داستان های رمزی و نمادین خلق شده اند و رساله الطیر نامیده شده اند. نحوه ی پردازش قهرمان، یعنی روح یا مهالک و جدال های بزرگ او با موانع، در این آثار کاملاً با جدال و جنگ های حماسی طبیعت بیرون سازگارند (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۶۷).

بنابراین از سده ی پنجم به بعد، حماسه سرایی در ادب فارسی روی به زوال می گذارد و به واسطه ی علل اجتماعی و سیاسی، ورود افکار صوفیانه به قلمرو شعر و نثر فارسی فراهم می شود و در واقع آثار عرفانی در موضع آثار حماسی جای می گیرد و «انسان برتر» حماسه با ویژگی های معنوی و اخلاقی خود در سیمای متعالی دیگری که در تصوف ایرانی به نام های: «انسان کامل»، «ولی»، «قطب»، «شیخ» و «مرشد» مرسوم است متجلی می کند (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۰۷).

در فرهنگ ایران، چنان حسن ترکیبی به وجود آمد که در برخی کتب دوره اسلامی، مثلاً روایات مربوط به کیومرث و حضرت آدم، جمشید با حضرت سلیمان (ع)، چنان با هم در آمیختند که جدا کردن یکی از دیگری به آسانی ممکن نیست و این تجلی فراوان داستان ها و مفاهیم در پهنه ی کتب عرفان زمینه های مشترک بین حماسه و عرفان پدید آورده است.

مضامین مشترک عرفان و حماسه در اشعار سنایی

۱- حادثه پردازی های مشترک

از همسانی ها و همانندی های بین متون حماسی و عرفانی، حادثه پردازی های مشترکی چون: شیطان ستیزی و نفس کشی، نکوهش علایق دنیوی، باور به اقتدار و جبر آسمانی است.

۱-۱ شیطان ستیزی و نفس کشی

از جمله مضامین مشترک بین حماسه و عرفان مبارزه با شیطان و نیروهای باطنی است که عوامل اغواء و گمراهی انسان به شمار می آیند.

در شاهنامه فردوسی از ده نوع دیو نام می برد و راه رهایی از آنها را به کارگیری خرد می داند.

به دانش بود مرد را ایمنی
ببندد ز بد دست اهریمنی

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۵۸)

نقش این دیوان را در ادب فارسی، نفس اماره بر عهده می گیرد. مبارزه با نفس و نفس کشی از اصول مهم عرفان به شمار می رود و در عرصه ی ادب فارسی، بسیاری از شاعران و نویسندگان عارف مسلک در این باره گفته و نوشته اند. چنانکه بویزید گفته است رحمه الله: «النفس صفة تسكن الا الباطل» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۵۰).

حکیم سنایی به عنوان اولین کسی که مضامین عارفانه را وارد حوزه ی شعر فارسی کرد، از این شیطان و دیو به عنوان نفس اماره یاد می کند و همواره انسان را از آن بر حذر می دارد:

ای سنایی هان که تا نفریبت دیو لعین
کز فریب دیو عالم جمله شور و شر گرفت

(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

همچنین تصویری که از نفس در حدیقه الحدیقه ارائه می دهد:

دزد خانه است نفس، حالی ببین
زو نگه دار خانه ی دل و دین

دزد بیرون خسیس دزد بود
دزد خانه، نفیس دزد بود

(سنایی، ۱۳۲۹: ۳۴۵)

۱-۲ نکوهش علایق دنیوی

با وجود اینکه آثار حماسی، شرح پهلوانی ها و جنگ ها و پیروزی هاست ، اما در شاهنامه با موارد بسیاری مواجه هستیم که در آن ، علاقه به دنیا مورد نکوهش واقع شده ، و از ناپایداری آن سخن رفته است . فردوسی بزرگ در پایان بسیاری از داستان های خود ، آدمیان را از دل بستن به دنیا بر حذر می دارد:

جهان را نمایش چو کردار نیست
بدو دل سپردن سزاوار نیست

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۴۹۱)

یا در داستان کسری ، خسرو انوشیروان به هنگام مرگ در نصیحت به فرزندش چنین می گوید:
بدان ای پسر کین جهان بی وفاست
هر آنکه که باشی بدو شادتر
پر از رنج و تیمار و درد و بلاست
ز رنج زمانه دل آزادتر
همه شادمانی بمانی به جای
بباید شدن زین سپنجی سرای

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۱۵۶)

در ادب عرفانی نیز این بی توجهی به دنیا ، با گستردگی بیشتری متجلی می شود ؛ چرا که ترک علایق دنیوی و دل بستن به امور دنیوی از اهم اصول عرفان است و در میان شاعران این امر بسیار مورد توجه بوده است و تقریباً به درگاه الهی مستلزم ترک این علایق است . حکیم سنایی نیز به عنوان یکی از این شاعران عارف مسلک ، انسان را از دل بستن به علایق دنیوی بر حذر می دارد و چنین می سراید

هر آنکس کو گرفتار است اندر منزل دنیا
نه درمان اجل دارد نه سامان حذر دارد
ایا سرگشته دنیا ، مشو غره به مهر او
که بس سرکش که اندر گور خشتی زیر سر دارد

(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

یا قصیده معروف او با این مطلع :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش . نه آنجا

(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۱)

این مضمون در صفحات ۴۱ و ۴۲ نیز آمده است.

۳-۱ باور به اعتقاد و جبر آسمانی

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی ادبیات حماسی ایران، جبرگرایی و اعتقاد به سرنوشت تغییرناپذیر انسان است. در شاهنامه نیز چنین مضمونی به چشم می‌خورد و تا آنجا پیش می‌رود که حتی چاره‌جویی‌های انسان را نیز بی‌تأثیر می‌داند. از نمونه‌های برجسته‌ی آن که در شاهنامه به چشم می‌خورد: «داستان رستم و سهراب»، «سیاوش»، «کیخسرو و فرود» و «رستم و اسفندیار» است. از مصادیق برجسته آن در داستان «رستم و سهراب» آنجاست که سهراب می‌کوشد تا پدر را باز شناسد؛ اما این اتفاق رخ نمی‌دهد.

تو گیتی چه سازی که خود ساخته ست
جهاندار از این کار پرداخته است
زمانه نبشته دگرگونه داشت
چنان کو گذارد نباید گذاشت

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۸۸)

در بین شعرای عارف مسلک، از جمله حکیم سنایی، این جبرگرایی و باور به اقتدار آسمانی به چشم می‌خورد. او چرخ و روزگار را متغیّر و ناآرام می‌داند و چنین می‌سراید:

چرخ بی آرام را اندر جهان آرام نیست
بند کن در می پرستی چرخ بی آرام را

(سنایی، ۱۳۸۵: ۷۹۶)

این مضمون را در حدیقه الحدیقه نیز اظهار می‌دارد

همه مقهور و قدرتش قاهر
صنعاو بر ظهورشان ظاهر

(سنایی، ۱۳۲۹: ۱۵۵)

۲- بهره‌گیری از نمادهای برجسته و مهم چون «سیمرغ»، «دیو یا ابلیس»، «قاف» و «اژدها»

۲-۱ سیمرغ

سیمرغ، این پرنده‌ی شگرف و افسانه‌ای، بدون شک از مهم‌ترین مایه‌های اساطیری است که در فضای فرهنگ ایران و پهنه‌ی ادب فارسی تجلی پیدا کرده و در آثار حماسی از جمله شاهنامه فردوسی و در متون عرفانی زیاد به چشم می‌خورد. در شاهنامه، مرغی است ایزدی که بر کوه البرز آشیان دارد و زال و بیچگان خویش را می‌پرورد. در ادب عرفانی به عنوان و مظهر ذات خداوندی و یا انسان کامل ارائه می‌شود. در منطق الطیر عطار، به عنوان «ذات باری تعالی»، در نوشته‌های سهروردی، به عنوان «جلوه‌ی حق» و در آثار مولانا، به دلیل ناپیدا بودن آن، «مثال تجرّد» و «آئینه کمال» معرفی شده است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۰۴). در اشعار سنایی نیز در معنی «ذات باری تعالی» و گاه «عالم غیب و اسرار» آمده است:

صحرای مغرب چارسو بگرفت زان زاغ تنگخو
سیمرغ مشرق را بکو تا بال بگشاید ز هم
(سنایی، ۱۳۸۵: ۳۹۰)

او در حدیقه الحدیقه نیز سیمرغ را در همین معنی به کار برده است:

با او دلم به مهر و محبت یگانه بود
سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود
بودم معلّم ملکوت اندر آسمان
امید من به خلد برین جاودانه بود
(سنایی، ۱۳۲۹: ۲۲۴)

نیز در صفحات ۴۱، ۴۸، ۱۱۴، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۲۴، ۳۴۵، ۴۹۲، ۴۳۵ از سیمرغ به عنوان ذات حق یاد شده است.

۲-۲ دیو یا ابلیس

در حماسه های اساطیری و ملی ایران، دیوان که نژاد شان از اهریمن است، موجوداتی شرانگیز و اغوا کننده هستند و از قدیمی ترین دشمنان به شمار می روند. در آثار حماسی به ویژه در شاهنامه، توصیه همیشگی فردوسی بر این است که باید از اندیشه ی دیو صفت به دور بود (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۹۵).

هم چنین فردوسی بزرگ، گاه از انسان های شرور که به رذائل اخلاقی آلوده اند، به عنوان دیو یاد می کند و چنین می سراید:

تو مر دیو را مردم بد شناس
هر آن کو گذشت از ره مردمی
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
ز دیوان شمر، مشمر از آدمی

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۴۳۲)

در آثار عرفانی جای دیوان را اهریمن و ابلیس می گیرد که مظهر شرّ و خباثت و بازدارنده ی انسان از خداست. گاه این ابلیس به صورت انسان بر شخصیت ها ظاهر می شود؛ برجسته ترین نمونه ی این مورد را می توان حکایت عیسی (ع) و ترک دنیا و مکالمه او با ابلیس دانست که مولوی و عطار آن را به نظم کشیده اند. در حوزه عرفانی اغلب جنبه ی نمادین دارد

راه رو تا دیو بینی با فرشته در مصاف
ز امتحان نفس حسی چند باشی ممتحن

(سنایی ۱۳۸۵: ۴۸۷)

نیز در صفحات ۴۲، ۴۹۴، ۴۸۷، ۵۵۶، ۵۴۶، ۲۰۰، ۶۵۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۶۹۴، ۲۶۳، ۲۷۲، ۱۲۹، ۲۶۳، ۱۷۶، ۲۷۲ کلمات دیو و ابلیس به کار رفته است.

۲-۳ قاف

نام کوهی است که به زعم قدما، سراسر خشکی‌های زمین را فرا گرفته و گویند کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. این کوه گرداگرد زمین به مثابه‌ی میخ زمین است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۴۵). در شاهنامه از کوه قاف که گاه با نام البرز هم یاد شده، به عنوان جایگاه زندگی سیمرغ یاد می‌کند که اصل و پایه‌ی روشنی بوده است. در ادب عرفانی، قاف را سرزمین دل و سر منزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانسته‌اند که همه‌ی سعی سالک صرف رسیدن به آن می‌شود. در شعر سنایی هم به همین مضمون آمده است:

«عالمان عالمین و کوه قاف و ابرویم». (سنایی، ۱۳۸۵: ۴۵۹)

۲-۴ اژدها

اژدها از روزگار کهن در اساطیر و ملل مختلف تجلی داشته است. در اساطیر ایرانی هم، اهریمن پس از سه هزار سال از بیم کیومرث، یارای مخالفت با اورمزد را نداشت، به تحریک «جهی» دیو مؤنث و نماینده زنان، بر اورمزد شورید و چون اژدهایی از زمین برآمد و با تمامی دیوان به یک بار نور شتافت (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۰۴). جنگ با اژدها یا اژدها کشی از داستان‌های رایج است و قدیمی‌ترین آن، داستان قربان اژدهاست که در سراسر دنیا شناخته شده است. یکی از این اژدهاها، ضحاک ماردوش است که مظهر شرّ و بدی است. در متون عرفانی اغلب نماد نفس اماره است که همیشه سرکش است. سنایی در اشعار خود با استناد به آیات قرآن، اژدها را در معنای قرآنی آن به کار می‌برد:

زرق سیماب و رسن هرگز کجا ماند به جای چون برآید ناگه از دریای قدرت اژدها

(سنایی، ۱۳۸۵: ۳۷)

۲-۵ رستم

حکیم سنایی در اشعار خود از پهلوانان شاهنامه زیاد نام می‌برد، اما از پهلوان و قهرمان هویت ایرانی، «رستم» بسیار سخن گفته است، از این رو در این مقاله، تنها «رستم» مورد بررسی قرار گرفته است. «رستم» قهرمان حماسه‌ی ایرانی که در ادبیات پهلوی به صورت «رستختم» و «رستتهتم» آمده جهان پهلوان نامور حماسه‌های ایران، از پیوند زال و رودابه به وجود آمد. در فرهنگ ایرانی بعد از اسلام، رستم بی‌گمان نامورترین و مؤثرترین قهرمان افسانه‌ها و روایات کهن است، که در سر تا سر فرهنگ و ادب ما تجلی یافته است. در شاهنامه، جای جای از شجاعت و دلاوری او سخن رفته است. در آثار عرفانی نیز این

شجاعت و پهلوانی او مورد نظر است و گاه شاعران عارف مسلک در مسیر سیر و سلوک، خود را به پهلوانی چون رستم تشبیه می کنند.

در اشعار سنایی نیز، گاه شکوه و هیبت رستم مد نظر است و با تلمیحاتی شجاعت و دلوری او مورد توجه است :

از درون جان برآمد نخوت و حقد و حسد تا کزو سیمرغ رستم گشت بر اسفندیار
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

یا :

در مجلس مستوران، و ندر صف رنجوران هم جام چو رستم کش، هم تیغ چو رستم زن
(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۸۳)

در صفحات ۳۹۰، ۳۷۷، ۱۶۶، ۴۱۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۶۹، ۵۸۱، ۶۶۵، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۶۴، ۹۳۶، و ۹۸۵ نیز به رستم اشاره است

۳- خرق عادت ها و مفاهیم مافوق طبیعی چون جام جم، و فره ایزدی:

۳-۱ جام جم

از دیگر بن مایه های مشترک آثار حماسی و عرفانی، جام جم یا جام گیتی نما است. جام جم در شاهنامه، وسیله ای است که سراسر جهان را در آن می توان دید و از طریق همین جام است که بیژن را در چاه افراسیاب می یابند. در ادب عرفانی، اغلب جام جم را با تعبیر متفاوت و لطیفی از قبیل « دل »، « روح »، « آینه دل »، و « نفس دانا » یاد می کنند. در واقع این جام جم در عرفان دل پاک و باطن آینه سان عارف است که عالی ترین وظیفه او درک تجلیات الهی و قبول انعکاس جمال معشوق و نظاره بر رخسار بی حجاب اوست (یا حقی، ۱۳۸۶: ۲۷۶)

سنایی نیز جام جم را در همین معنی به کار گرفته و چنین سروده:

قصه ی جام جم بسی شنوی اندرون بیش و کم بسی شنوی
به یقین دان که جام جم دل توست مستقر سرور و غم دل توست
چون تمنا کنی جهان دیدن جمله اشیاء در آن توان دیدن

(سنایی، ۱۳۸۵: ۶۵۲)

یا:

تا کی ز کأس زوالیرن ، گاهی غسل گاهی لب
می کش به سان تهمتن اندر عجم در جام جم
(سنایی، ۱۳۸۵: ۳۹۰)

در حدیقه الحدیقه نیز این معنی را تصریح می کند:

بیش رایش نمانده پوشیده
بر فلک هیچ روی پوشیده
فهمش از جام جم نیاید کم
که همه بودنی بدید چو جم

(سنایی، ۱۳۲۹: ۶۰۸)

نیز در صفحات ۸۳ و ۱۴۰ نیز دیده می شود.

۲-۳ فرّ ایزدی

در متون حماسی فارسی، عمل برتری فرد از همگان و رسیدن به مقام پادشاهی یا رهبری روحانی، به نیروی فرّ ایزدی ممکن است. در ادب عرفانی این فرّ، جای خود را به عنایت خاصّ حق می دهد. این عنایت خاصّ الهی شامل بندگان خاصّ خداست؛ همچنانکه فرّ در متون حماسی و از جمله در شاهنامه مخصوص پادشاهان است. در شاهنامه، به همراه داشتن فرّ کیانی موجب پادشاهی و کامیابی سران در کشور می شد. در ادب عرفانی نیز به عنایت خاصّ الهی بسیار توجه کرده اند، آنچنان که مولوی ذره ای عنایت حق را برتر از هزاران کوشش طاعت پرست می داند.

ز من بگسلد فرّه ایزدی
گر آیم به کژی و راه بدی

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۷۶)

سنایی نیز فرّ را در معنای عنایت حق می داند:

هر که در فرّ سایه ی کف توست
ایمن است از نوایب حدثان

(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

۴- زبان و بیان حماسی

از مواردی که گاه بین حماسه و عرفان پیوند می یابد، نوع به کارگیری زبان و بیان یک اثر است. شاهنامه اثر سترگ فردوسی، از برجسته ترین آثار فارسی است که با بیانی استوار و فخیم به توصیف صحنه ها و رویدادها می پردازد.

۴-۱ استفاده از آلات جنگی

آثار عرفانی به نوبه ی خود دارای زبان و بیان حماسی هستند . برجسته ترین مصداق این نوع بیان در آثار مولانا به چشم می خورد. این نوع طرز بیان را در شعر سنایی نیز مشاهده می کنیم . او حتی تا جایی پیش می رود که در توصیف صحنه ها ، چندین آلت جنگی را در پی هم می آورد:

اندر عجبم که چشم آن ماه
ناخورده شراب چون شود مست
یا بر دل خسته چون زند تیر
بی دست و کمان و قبضه و شست

(سنایی، ۱۳۸۵: ۳۶۵)

یا حتی با به کارگیری آلات جنگی تصویرهایی بدیع می آفریند:

کار ما کرده است در هم چون زره
جوشن مشکین پر جوش شما
(سنایی، ۱۳۸۵: ۴۸۹)

در هم پیچگی کار را به در هم تنیده شدن زره تشبیه کرده است .

۳-۲ موسیقی

یکی از بن مایه های مشترک بین آثار حماسی و عرفانی ، به یقین موسیقی و آهنگ و وزن این آثار است. نخستین تجلی روح حماسی در ادب فارسی در شعر سنایی به چشم می خورد.

در طریق دین قدم پیوسته بوذروار زن
ور زنی لافی ز شرع احمد مختار زن
اندر ایمان همچو شهباز خشین مردانه باش
بر عدوی دین همیشه تیغ حیدروار زن
گرد گلزار فنا تا چند گردی ز ابلهی
در سرای باقی آی و خیمه در گلزار زن
لشکر کفر است حرص و شهوت اندر تن تو را
تاگهان امشب یکی بر لشکر کفار زن

(سنایی، ۱۳۸۵: ۹۷۳)

بعد از سنایی، برجسته ترین اثر عرفانی که دارای موسیقی بسیار قوی است ، غزلیات شمس مولانا است و این آهنگ و لحن بسیار قوی او در اشعارش ، هم ناشی از زمینه های شعری او و نیز نشأت گرفته از روح بلند حماسی سراینده شوریده ای است چون مولانا.

موسیقی و لحن حماسی در آثار سنایی بسیار چشمگیر است . شعر هایی از این گونه ی او ، همان حالات مفاخره آمیز و رجزگونه ی پهلوانان حماسی را در آغاز رزم به یاد می آورد. یکی از برجسته ترین این نمونه

ها ، شعر زیر است که شاعر با گزینش خاص کلمات حماسی و توصیفات صحنه‌ها ، حال و هوای شعر را به سمت حال و هوای حماسی سوق می‌دهد.

بسپرده ره شبرنگ من، گاهی سریع و گه خبب	محکم عنان در چنگ من ، سوی نگار آهنگ من
صحرا و دریا پیش او ، چون مهره پیش بوالعجب	باد بهاری خویش او ، ناورد و جولان کیش او
وز هنگ او آگه زمین، وز طبع او خالی غضب	از نعل او پر مه زمین وز گام او کوتاه زمین
خارادل و سندان جگر، رویین سم و آهن عصب	آهوسرین ضرغام بر، کیوان منش ، خورشیدفر
آمنخته جولان در عجم ، خورده ربیع اندر عرب	در راه چون شبرنگ جم ، با شیر بوده در اجم

(سنایی، ۱۳۸۵: ۷۱)

ترکیبات خاصی که در این شعر به کار رفته (رویین سم ، سندان جگر) ، توصیف صحنه‌ها و حالات و نیز واژگان خاصی که پر است از روح حماسه (چنگ ، عنان ، شبرنگ ، جولان ، نعل) ، و به ویژه وزن ایقاعی و تند شعر با آن حالت مفاخره آمیز و رجز گونه ، از عوامل تاثیرگذاری هستند که شعر را به سمت و سوی حماسه سوق می‌دهند.

نتیجه‌گیری : هر چند نوع ادبی حماسه‌ی عرفانی در نظر اول ناسازگار می‌نمایند ، اما در ادب فارسی به عنوان یکی از انواع حماسه به شمار می‌آید و این اشتراک بین حماسه و عرفان منجر به شکل‌گیری نوع خاصی از حماسه به نام حماسه عرفانی شده است. اولین رگه‌های این گرایش را در آثار سهروردی و پس از او در شعر شاعرانی چون سنایی، عطار و مولوی مشاهده می‌کنیم. در این پژوهش با بررسی موارد همسانی‌ها و همانندی‌های حماسه و عرفان ، با نظری بر قصاید سنایی و ارائه‌ی شواهدی چند، می‌توان گفت که عنصر حماسه در شعر حکیم سنایی بسیار برجسته است ، او به عنوان اولین کسی که مضامین عرفانی را وارد حوزه‌ی ادب کرد ، در تلفیق این مضامین عارفانه با روح و نگرش حماسی بسیار موفق بوده است. این موارد همسانی در چندحوزه‌ی «حادثه پردازی‌های مشترک» ، « بهره‌گیری از نمادهای مهم و برجسته‌ای چون سیمرغ، قاف، اژدها و رستم» ، « خرق عادت‌ها و مفاهیم مافوق طبیعی» ، « زبان و بیان حماسی» و «موسیقی» مورد بررسی قرار گرفت که از این میان ، دارا بودن موسیقی حماسی، همراه با وزن ایقاعی، بسیار برجسته و درخور توجه است .

کتابنامه

- پورنامداریان، تقی، (۱۳۶۷)، رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، چاپ دوّم، تهران: علمی- فرهنگی
- رزمجو، حسین، (۱۳۶۸)، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی، چاپ اوّل، تهران: امیرکبیر
- سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۸۵)، دیوان حکیم ابوالمجدود بن آدم سنایی غزنوی، با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، تهران: سنایی
- سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۲۹)، حدیقه الحدیقه و شریعه الطریقه، جمع و تصحیح مدرّس رضوی، تهران: سنایی
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، انواع ادبی، چاپ دوّم، تهران: فردوس
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۵۲)، حماسه سرایی در ایران، چاپ سوّم، تهران: امیرکبیر
- طباطبایی، جواد، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه ی سیاسی در ایران، چاپ اوّل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۳)، شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوّم، تهران: قطره
- قبادی، حسینعلی، (۱۳۸۱)، حماسه عرفانی یکی از انواع ادبی در ادبیات فارسی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرّس تهران، شماره اوّل، ۲۰-۱